

نگاهی نوین به مسئله ملی

«ناصر بلیده ای»

این مقاله در بولتن شماره ۴ انتشار یافته است.

۲ هویت ملی ایران و جایگاه ملتهای غیر فارس در آن

۲:۱ - مقدمه

ایران کشور چند ملیتی است که در محدوده جغرافیایی آن، ملتهایی با هویت ملی شاخص خود نظیر آذری، بلوچ، ترکمن، کرد و فارس و عرب زندگی میکنند. با وجود این از ایران به عنوان کشوری با هویت ملی واحد یاد میشود

ناسازگاریهای درونی جامعه و یکسری اتفاقات تاریخی که بشکل افسانه در شاهنامه جمع آوری شده اند، همچنین رقابت دو خاندان ترک صفویان در آذربایجان و عثمانی ها سنی مذهب در آناتولی در جا افتادن ایده جامعه ای یکنواخت بر اساس مذهب شیعه برای حفظ و گسترش قلمرو حکومتی نقش اساسی در ایران داشته اند، همچنین رویداد های خارج و دور از مرزهای ایران همانا رشد و گسترش ملی گرایی فاشیستی در اروپا بخصوص در کشورهای ایتالیا و آلمان نقشی اساسی در ایجاد ساختار کنونی ایران، هویتی بر اساس مذهب نژاد، زبان و تاریخ مشترک ایفا کردند. ناسیونالیسم فاشیستی مدعی برتری و رسالت انحصاری است، ناسیونالیسم فارس برای خود چنین رسالتی برای اشاعه فرهنگ فارس برای ایجاد جامعه ای یکنواخت که به زبان فارسی تکلم کند و به مذهب شیعه اعتقاد پیدا نماید قایل است.

در نتیجه تصویر متعارف از ایران که از زمان رضاشاه بر اساس میراث قبل از اسلام و مذهب شیعه استقرار یافته است، تصویری نهایت سیاسی است، که بر آن حکومتی مقتدر حکمرانی میکرده و برای توسعه سرزمین خویش و حفظ افتخارات ایران همیشه در حال جنگ در نقاط دور و نزدیک بوده است. مردم آن در مقابل مهاجمان و اشغالگران متحدانه از زبان، مذهب، نژاد و تمامیت ارضی آن دفاع کرده اند. این سرزمین در دامن خویش تمدن های انسانی والا، برابر با هر تمدن دیگر و حتی بالاتر رشد داده است و از لحاظ فرهنگی در بالاترین قله های فرهنگ انسانی قرار گرفته است. تنوع های فرهنگی رشد نیافته و ابتدائی در بین مردم حاشیه نشین آن که از فرهنگ و زبان برتر فارسی ایرانی سرچشمه گرفته اند وجود دارند، که با مرور زمان و با رشد جامعه آنها نیز در

فرهنگ برتر غالب ایرانی (فارس) ادغام میشوند.

تصویری از ایران چون ملت واحد، فرهنگ یکسان، زبان مشترک، تصویری افسانه ای بر مبنای هویت ملی فارس است که با تاسیس دولت ملی پس از پایان جنگ جهانی اول پدیدار شده و اساس ایدئولوژی حکومت مرکزی ایران است. خاتمی بعد از انتخاب به ریاست جمهوری، خطاب به گروهی از فرهنگیان گفت: "دفاع از زبان فارسی همانند دفاع از ایران یک وظیفه دینی، انقلابی و فرهنگی است". (اطلاعات، شماره ۲۱۱۴۹، چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۷۶). در تدوین، اجرا و پیشبرد این سیاست تنگ نظرانه و فاشیستی روشنفکران و پژوهشگران فارس ایرانی با حکومت دیکتاتوری خود هم‌نوا هستند. دکتر پیروز مجتهدزاده در سخنرانی افتتاحیه سمینار هویت ایرانی در پایان قرن بیستم گفت "هویت ایرانی، هویتی است چند پایه و بر عواملی چون سرزمین مشترک، تاریخ مشترک، زبان مشترک ادبیات مشترک، دین مشترک و آداب و سنن مشترک استوار است"، (اطلاعات، خارج از کشور، شماره ۹۵۸، سه شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۷۷).

این گفته ها نشان می دهد که تغییر تحولات عظیم سیاسی در طی تمامی قرن بیستم نتوانسته ذهن ملی گرایان فارس را روشن کند و به این واقعیت پی ببرند که برای همزیستی مسالمت آمیز ملی در ایران باید منافع فرهنگی زبانی دیگر ملت‌های ایران را نیز در نظر بگیرند، در غیر این صورت آنها در واقع بزرگترین دشمنان جامعه ایرانی و جغرافیای سیاسی کنونی ایران هستند. همانطور که شهید قاسملو در ملاقات با نمایندگان جمهوری اسلامی قبل از شهادت او و همراهانش در وین گفته بود: "اگر نتوانیم این مشکلات را حل بکنیم در آینده برای مملکت بلائی خواهد شد". (کیهان، چاپ لندن، شماره ۶۸۹، پنجشنبه ۱۸ دی ۱۳۷۶).

این سیاست به هر نیتی که مطرح شده باشد و به اجرا در آید بنا به منطق درونی خود به استبداد در سیاست داخلی، خصومت ملی، جنگ داخلی و توسعه طلبی در سیاست خارجی می انجامد. این امر را نه فقط تجربه آلمان و ایتالیا بلکه همچنین تجربه کشور های در حال توسعه و خود ایران نیز نشان داده اند. سرکوب ملت‌های ضعیف تر در ایران و کمک های نظامی و دخالت مستقیم ارتش ایران در زمان شاه برای سرکوب مبارزات ملی مردم بلوچستان پاکستان همچنین جنگ ایران و عراق نمونه های این مدعا هستند. اکنون زمان آن رسیده است که حاکمان ایران و روشنفکران فارس که با رژیم همکاری می کنند و یا در اپوزیسیون هستند به این نکته پی ببرند که سیاست سرکوب یک راه

حل کوتاه مدتی بیش نیست که نتیجه آن برای جغرافیای ایران فاجعه آمیز خواهد بود. نیروهای سرکوبگر همانطور که مبارزات مردم ویتنام در مقابل ارتش آمریکا و مردم چین در مقابل ارتش روسیه نشان داد در مقابله با اراده یک ملت برای آزادی تاب مقاومت ندارند.

در این بخش از مقاله شاخص های ویژه ملی ایران بر اساس نژاد، زبان، ادبیات مشترک و مذهب مشترک بحث شده و نشان داده میشود که این تصویر نادرست و غیر واقعی است، در وضعیت ملی-اجتماعی کنونی نه تنها سبب وحدت ملی نمیشود بلکه با تأکید بر هویت ملی فارس و تحقیر دیگر ملت ها باعث ایجاد خصومت ملی و در صورت ادامه آن سبب درگیری داخلی میشود.

۲:۱:۱ - اهمیت نژاد در هویت ایرانی

اکثر محققان نژاد ملت‌ها را بر اساس ریشهٔ زبانی که به آن سخن میگویند تعیین میکنند. با این روش ملت‌هایی را که به یکی از زبانهای هند و اروپا چه در هند، ایران، اروپا و یا آمریکا تکلم میکنند از نژاد آریائی می دانند. اما هیچ دولتی به اندازه دولت فارس در ایران و دولت نازیست آلمان بر نژاد آریایی و برتری آن تأکید و افتخار نمیکنند. محمد رضاشاه آخرین پادشاه ایران به خود لقب "آریامهری" اعطاء کرده بود.

فرق اساسی نژاد پرستی با ملی گرایی این است که ناسیونالیسم جهان را در پروسه تاریخی در یکسری از اتفاقات که منجر به شکل گرفتن ملت مورد نظر او شده است مینگرد که بر حسب تقدیر در آن متولد شده است. فرهنگ آنرا به خاطر اینکه شخصیت و هویت انسانی، ملی، فردی او را شکل داده است می پسندد و سعی در رشد و ارتقاء فرهنگی آن برای حفظ هویت شخصی و کمینته خویش دارد. اما نژاد پرستی جهان را در یک چهارچوب خصایص جاودانه درک میکند و مبنای ملت را خلوص، برتری و بی همتایی نژادی و فرهنگی آن ارزیابی میکند. برای او یک سیاهپوست همیشه یک سیاهپوست بدون توجه به زبان و فرهنگ او است.

فاشیسم رضاشاهی شکل ستیزه جویی از ملی گرایی عظمت طلب فارس بود. حقوق ملی ملت‌های دیگر را پایمال میکرد و به عظمت و برتری نژادی استوار بود. این تصویر از ایران که هنوز در ذهنیت جریانها و نیرو های سیاسی فارس در طیف های گوناگون است. حتی از جذابیت فاشیستی آن برای حفظ برتری فارس کاسته نشده است. سه ملت

ساکن در ایران آذری، ترکمن، و عرب غیر آریایی و غیر فارس هستند. پس تأکید بر نژاد آریایی نمیتواند متحد کننده ایران در مقابل نژادهای غیر آریایی مانند ترک و سامی باشد. آذری و ترکمن ملت‌هایی از نژاد ترک هستند. ملت عرب سامی نژاد است. در جهان تا هنوز سابقه نداشته است که بتوان یک ملت پایدار بر اساس نژاد مشترک ایجاد نمود. تجربه یوگسلاوی «اتحادیه سلاوهای جنوبی» همچنان که شاهد بودیم فاجعه آمیز بود.

۲:۱:۲ - زبان فارسی و نقش آن در هویت ملی ایران

با شروع حکومت پهلوی بر ایران تأکید بر زبان فارسی بعنوان یکی از خصوصیات ملی ایران، اهمیت ویژه ای یافت برای اولین بار در تاریخ ایران زبان فارسی بعنوان زبان رسمی ایران در کنار مذهب شیعه جایگاهی ویژه در قانون اساسی ایران یافت. بعداً با کم شدن اهمیت مذهب در تفکر روشنفکران فارس زبان فارسی اهمیت ویژه ای برای ایجاد تصویر ملی ایرانی در عملکرد فرهنگی روشنفکران از هر طیف سیاسی یافت. بعضی از آنها با انکار هر نوع تنوع زبانی در ایران ادعا میکنند که "زبان تمام ملت‌های ایرانی فارسی است" (نگاه کنید به مقاله های آقای دریابندری، "فارسی زبان مشترک ایرانیان"، بهار ۱۳۶۸، در مجله آدینه شماره های ۴۳ و ۴۴).

آقای شاهرخ مسکوب در کتاب "هویت ایرانی و زبان فارسی" اهمیت زبان فارسی در مقابله با هجوم فرهنگی اعراب و تقویت هویت ایرانی مورد بحث قرار می دهد، ایشان همانند دیگر همفکران خویش براین واقعیت چشم می پوشند که امروز هجومی بدتر و با شکلی قهرآمیزتر از هجوم هزار سال پیش اعراب بر ایران بر علیه ملت‌های تحت ستم ایران توسط دولت فارس با استفاده از زبان فارسی انجام می گیرد.

این هجوم چه در سیاست آموزشی رژیم‌های پهلوی و ولایت فقیه و یا در نوشته های روشنفکران ایرانی فارسی زبان بشکل بارزی خود را نشان میدهد. آنها بر این واقعیت که در ایران زبان و فرهنگ‌های دیگری وجود دارند که برای مردم آنها همانقدر عزیز و افتخار برانگیز است، هیچگونه اهمیت قایل نیستند. برای توجیه عملکرد خود به تاریخ گذشته زمانیکه زبان فارسی در کنار زبان عربی زبان مذهبی و ارتباطی بین علماء و حاکمان، در منطقه بوده استناد می کنند. آنها به این توجه ندارند که بیش از هفت دهه از حکومت استبدادی با سیستم آموزشی یکدست بیش از نیمی از مردم در ایران (ملت های

غیر فارس) به زبان مادری خویش تکلم می کنند. بنابراین زبان فارسی هیچگاه بجز در تخیلات شئونیستی فارس، یک هویت مشترک بین ملت‌های ساکن ایران نبوده است. کاربرد یک زبان بعنوان یک زبان ارتباطی توسط ملت‌ی احساس هویت ملی را بر نمی انگیزاند. زبان فارسی برای مردم فارس یکی از وجه های مشترک هویت ملی است. اما برای مردم غیر فارس چه در گذشته دور و یا نزدیک ابزاری برای ارتباطات بوده است. در اروپا زبان لاتین چنین نقشی قبل از شروع نوشتار به زبانهای ملی داشته است. زبان ارتباطی بین ملت‌های آسیای شرقی زبان چینی بوده است. اینگونه زبانهای ارتباطی در طی زمان با فروپاشی امپراطوریها و محو پشته‌ها و نظامی، اقتصادی و یا مذهبی نقش خویش را از دست داده اند و زبانهای جدیدی جای آنها را گرفته. اما در هر حالت اکثر زبانهای ملی به زندگی عادی خود ادامه میدهند.

چنین پروسه ای تاریخی امروز در کنار مرزهای ایران در پاکستان که متشکل از چهار ایالت با چهار ملت مختلف است دو زبان ارتباطی اردو و انگلیسی وجود دارد. زبانهای اردو و انگلیسی زبان مادری هیچکدام از ملت‌های پاکستان نیست. اردو در سالهای اخیر زبان مادری نسل دوم و سوم مهاجرانی که از هند به پاکستان مهاجرت کرده اند و متعلق به گروههای گوناگون زبانی بوده اند، شده. اما فقط مهاجرانی که در شهر کراچی و اطراف آن زندگی می کنند.

با اینحال که انگلیسی، زبان ارتباطی بین المللی است و پشته‌ها اقتصادی آن آمریکا است و همچنین نابغه های جامعه پاکستان از تمامی ملتها بر آن تسلط دارند بدلیل اینکه از لحاظ جامعه شناسی زبان و روانشناسی زبان با زبان های رایج در پاکستان در مقایسه با اردو دورتر است، مردم اردو را نسبت به انگلیسی برای ارتباطات روزمره ترجیح می دهند و خیلی از شاعران پاکستان به اردو شعر می نویسند. زبان فارسی در مقابل زبان عربی چنین موقعیتی داشت که توانست حتی بعضی از زبانها را در محدوده جغرافیایی ایران از بین ببرد. برای نمونه زبان مادری سعدی و حافظ فارسی نبوده اما هر دوی آنها آثار گرانبه‌ای خویش را به فارسی نوشته اند. (نگاه کنید به زبانشناسی و زبان فارسی، نوشته دکتر پرویز ناتل خانلری، ص. ۱۴۶). با این عمل آنها از بین رفتن زبان مادری مردم پارس را تسریع نمودند. از این طریق زبان فارسی دری که زبان مردم بلخ و بخارا بود توانست دامنه نفوذ خویش را گسترش بدهد اما زبانهای مانند بلوچی و کردی با این حال که با فارسی هم ریشه بودند، در مقابل نفوذ زبان فارسی ایستادگی کردند.

برای یعقوب لیث از دو زبان فارسی و عربی، زبان فارسی قابل فهم تر از زبان عربی که ریشه ای سامی دارد بود. او سبب شد که فارسی زبان دریاری شود. اما امروزه نوه های یعقوب لیث نه فارسی حرف میزنند و نه برای رسمی شدن و اجازه به تحصیل آن در بلوچستان افغانستان (نیمروز) مبارزه میکنند. در اولین فرصتی که برای انتخاب زبان آموزشی در حکومت نورمحمدترکی یافتند برای آموزش به زبان بلوچی و رسمی شدن آن در ایالات نیمروز و مناطق بلوچ نشین افغانستان سعی و کوشش کردند. حکومت بلوچستان که مرکز آن در کلات بود بجز از زبان بلوچی زبان عربی و فارسی را به عنوان زبان رسمی استفاده میکرد. اما امروز مردم بلوچستان در پاکستان برای رسمی شدن زبان فارسی یا عربی فعالیت نمیکنند، بلکه برای ملی شدن زبان بلوچی مبارزه میکنند.

بنابراین نمیتوان به یک گذشته دور بدلیل استفاده از یک زبان بعنوان زبانی ارتباطی، از آن بعنوان زبانی که ایجاد هویت مشترک بین ملت‌ها مینماید نام برد. امروزه اکثر ملت‌ها زبان انگلیسی را به عنوان زبان ارتباطی و در بعضی از کشورها بعنوان زبان آموزشی در سطوح مختلف همانند پاکستان، فیلیپین و هندو... استفاده می نمایند. اما این موجب نشده است که آنها هویت انگلیسی و یا آمریکایی پیدا کنند. و یا زبان انگلیسی را بعنوان یکی از وجه های مشترک ملی به رسمیت بشناسند. زبان مادری مردم انگلیس در بریتانیا، آمریکا و استرالیا انگلیسی است اما این کشورها بسمت ادغام حرکت نمیکنند. بریتانیا در فکر اتحادیه ای با همسایگان اروپایی خود است. آمریکا با مکزیک، کانادا و استرالیا با کشورهای همسایه خود بدون اینکه زبان انگلیسی یک شرط در پروسه اتحاد در هر سه قاره باشد است. مردم اطریش و آلمان فدرال به زبان آلمانی سخن میگویند ولی این وجه مشترک موجب ایجاد کشوری مشترک بین آنها نشده است. همچنین زبان مشترک بین ملت‌های یوگسلاوی سابق سبب دوام اتحادیه سلاوهای جنوبی که بر اساس زبان و نژاد بود نشد. نمونه مشخص تر آن ستم ملی ای که بر مردم ایرلند توسط انگلیسی ها بعد از اشغال سرزمین ایرلند توسط بریتانیا شد. مردم ایرلند زبان خود را کاملا از دست دادند، نویسندگان بزرگ ایرلندی همانند جیمز جویس کتابهایی خود را به انگلیسی نوشتند، اما این سبب تغییر هویت ایرلندی به بریتانیایی و یا انگلیسی نشد، بلکه خصومت ملی را شدت بخشید، تا هنوز، بعد از استقلال جمهوری ایرلند که چندین دهه از آن گذشته، کینه ضد انگلیسی، از ذهن مردم ناپدید نشده است، همچنین ترویج زبان فارسی به ضرر زبانهای ملت‌های تحت ستم در ایران نتیجه ای به جز کاشتن بذر خصومت ملی ندارد، اتحاد بر اساس چنین وجه هایی در ایران هم غیرممکن

است.

اما مردم سوئیس با داشتن سه زبان متفاوت در کنار یکدیگر به شکل مسالمت آمیز زندگی میکنند. چندین دهه است که آنها در صلح و امنیت در کنار همدیگر بسر میبرند. در سنگاپور انگلیسی زبان آکادمیک و ارتباطی بین سه گروه ملی، چینی، تمیل و مالزی است، تحصیل زبان مادری برای افراد گروههای ملی اجباری است. از این طریق دولت سنگاپور موفق به کاهش خصومت های ملی شده که در سال ۱۹۶۴ سبب درگیریهای خشونت آمیز بین گروههای ملی مالزی و چینی شد. مردم کانادا با وجود داشتن زبانهای متفاوت بشکل مسالمت آمیزی در یک کشور لیبرال دموکراتیک زندگی میکنند و اختلافات خود را بشکل دمکراتیک بر اساس آراء مردم حل میکنند. خواست جدایی از کانادا توسط حزب "Bloc Quebecois" به شکل متمدانه و انسانی با رجوع به آراء و خواست مردم کویبک برای اولین بار در سال ۱۹۸۰ و برای دومین بار در سال ۱۹۹۵ تعیین شد. مردم کویبک هر دو دفعه به جدائی از کانادا رای منفی دادند. این همان پذیرفتن حق تعیین سرنوشت مردم و ملت است که در تضاد با سیستم استبدادی است که برای حفظ مرزها ملیونها انسان را برای سیر کردن هوس عظمت طلبی ملی خویش قتل عام، زندانی و آواره میکنند.

بنابر این زبان در عصر حاضر نه تنها نمیتواند تعیین کننده هویت مشترک بین ملتهای ایران باشد، بلکه برای جلوگیری از سوء استفاده یک دولت شئونستی، بهتر است زبان ارتباطی بین ملتهای ایران (ارتباطی) بین المللی باشد.

زبان ارتباطی همیشه برای رد و بدل کردن اطلاعات علمی، فرهنگی و اقتصادی از بین زبانهای زنده انتخاب میشود. در زندگی گذشته انسانی زبانهای ارتباطی بدلیل مذهبی، سیاسی و اقتصادی زبانهای منطقه ای بودند. اما اکنون که جهان به جامعه اطلاعات پا میگردد زبان ارتباطی ماورای منطقه ای و یک زبان بین المللی است. اکنون زبان فارسی نیز نقش ارتباطی و بالندگی خود را در خارج از مرزهای ایران از دست داده است و در داخل ایران توسط رژیم شئونست با تحقیر زبان های دیگر در سیستم آموزشی و رسانه های گروهی استفاده میشود. زبان فارسی نیز همانند اکثر زبانهای دنیا قادر به پاسخگوئی به نیازهای علمی عصر حاضر و پیشرفت کامپیوتری را ندارد. برای هم سطح کردن دانشگاههای ایران با جهان زبان انگلیسی باید جای زبان فارسی را در سطح دانشگاه بگیرد. و بعنوان زبان ارتباطی بین ملتهای ایران نیز استفاده بشود. از این طریق جلوی هرگونه تبعیض زبانی گرفته میشود.

دکتر مجتهدزاده "ادبیات مشترک" را بعنوان یکی از ویژگیهای هویت ایرانی نام می برد. منظور ایشان حتما ادبیات فارسی است به ذهن ایشان بین مردم ایران مشترک است. لابد دکتر به این مسئله که چند شاعر غیر ایرانی به فارسی شاعری کرده اند چنین نتیجه گرفته اند. همانطور که قبلا اشاره شد زمانی فارسی در کنار عربی که زبان علمی بود زبان ادبی در مناطق آسیای مرکزی فلات ایران و آسیای جنوب شرقی بود، در این عصر تعداد زیادی از شاعران و دانشمندان کتابهای علمی خویش را به عربی منتشر می کرده اند و یا به فارسی و یا عربی شعر می گفته اند (میسروده اند). هدف این شاعران بزرگوار بر خلاف تبلیغات ارتجاعی شئونیست فارس برتری ادبی زبان فارسی نبوده است، بلکه هدف آنها استفاده از زبان فارسی بعنوان یک ابزار ارتباطی برای ایجاد ارتباط در بحث ها برای پیشبرد اعتقادات فلسفی علمی و اجتماعی با دیگر صاحب نظران هم عصر خویش بوده است. این نشان تنگ نظری و کوتاه اندیشی روشنفکران، ادیبان و سیاستمداران فارس است، که از چنین تعقل واقع بینانه که در همه ادوار تاریخی در نقاط دنیا واقعیت داشته است در جهت اهداف شئونیستی خویش استفاده بکنند.

امروز برای نمونه کم نیستند محققان غیر انگلیسی زبانی که در سرتاسر دنیا کتابهای تحقیقاتی و کتابهای ادبی، شعر و داستان را به زبان انگلیسی می نویسند ولی این باعث نشده است که ملیت و هویت ملی آنها در میان مردمی که بین آنها زندگی میکنند تغییر بیابد و انگلیسی بشود. خیلی از پژوهشگران فارس نیز کتابهای خود را همانند دکتر مجتهدزاده به انگلیسی منتشر میکنند. اما این سبب نشده که دکتر مجتهدزاده خود را بریتانیایی بدانند، بلکه ایشان در پی تقویت هویت ایران و دولت ملی ای بر اساس هویت ملی فارس است

در این شکی نیست که ادبیات شرق زمین، ادبیات عرب، فارس ترک بلوچ، کرد زمینه های مشترک دارند و از همدیگر تاثیر پذیرفته اند، اما این بدان معنی نیست که این ملتها دارای ادبیات بخصوص با ویژگیهای ملی خویش نیستند. از آقای مجتهدزاده و اعضای کانون نویسندگان و... باید پرسید آنها چه اندازه از ادیبان زبان بلوچی همانند شولان، ملافاضل، مولوی عبدالله، گل خان نصیر، سیدهاشمی، عطاشاد و ... شناخت

دارند.

برای کانون نویسندگان ایران نیز کلمه های فارس و ایران مترادف یکدیگر هستند، کانون برای آموزش به زبان های مادری در ایران هیچگونه همدردی نشان نداده است. این سکوت به این معنی است که آنها از آموزش همگانی به زبان فارسی بدون توجه به زبان مادری کودکان حمایت میکنند، در غیر اینصورت آنها نیز بعنوان ضمیر آگاه جامعه ایران در کنار مبارزه برعلیه سانسور برای حق فرهنگی - زبانی کودکان غیر فارس و تحصیل به زبان مادری اهمیت قائل می بودند و این اهداف را برای آزادی و رشد جامعه ایرانی بدون توجه به زبان و قومیت در صدر دستور کار مبارزاتی خویش قرار میدادند، چنین اقدامی به نوبه خود به امکان همزیستی مسالمت آمیز و کاهش تنش های ملی اثر مثبت می گذاشت.

۲:۱:۴ - نقش مذهب در هویت ایرانی

برای اولین بار در تاریخ ایران مذهب بعنوان یکی از هویت های دولت و مردم ساکن قلمرو حکومتی سلسله صفوی که در قرن شانزدهم میلادی بر سرزمین های ترک نشین آذربایجان تسلط یافتند برای مقابله با نفوذ و قدرت حکومت ترکهای عثمانی سنی مذهب ترکیه مورد استفاده قرار گرفت. خاندان صفوی با تحمیل قهرآمیز شیعه گری توانستند مذهب شیعه را به عنوان یکی از ویژگیهای دولت خویش بر علیه ترکهای عثمانی در قلمرو زیر سلطه رشد و گسترش دهند. برای پیشبرد سیاست شیعیسم خود "شاهان صفوی از لبنان به ایران واعظ آوردند" (فرانسوا توال، ژئوپولتیک شیعه، ترجمه کتایون باصر، صفحه ۳۱-۳۲).

با روی کار آمدن رژیم پهلوی که جانشین یک خاندان دیگر پادشاهی ترک در ایران شد، این حکومت جدید در صدد ایجاد دولت ملی بر اساس وجه مشخص کننده ملی فارس که خود رضاشاه به آن تعلق داشت بود. این حرکت رضاشاه همزمان یک پروژه ترک زدایانه و دین زدایانه برای تغییر هویت ایرانی بر اساس میراث پیش از اسلام بود. در این پروژه زبان فارسی و نژاد آریایی نقش برجسته ای یافتند. باسرنگونی رژیم پهلوی و برقراری یک رژیم اسلامی اهمیت دادن به وجه های ملت و دولت ایران دوباره تغییر کرد. مذهب نقش اساسی تری با کمرنگ شدن نژاد گرفت.

رژیم کنونی با ایدئولوژی مذهبی شیعه بر برتری این مذهب بر دیگر مذاهب اسلامی و

غیر اسلامی تاکید دارد و بر آن به عنوان یکی از اصلی ترین هویت های ملی ملت و دولت ایران در قانون اساسی و در زندگی اجتماعی مردم ایران تأکید دارد. آنرا بعنوان یکی از مشخصات اصلی فرد برای دستیابی به بالاترین مقام اجرایی، ریاست جمهوری تعیین کرده است. ولایت فقیه به عنوان بالاترین مرجع سیاسی و مذهبی بر اساس سلسله مراتب مذهب شیعه مقام مقدّسی است که اجرای اوامر او بر فرد فرد افراد جامعه ایرانی شیعه و غیر شیعه لازم است. اینچنین تأکیدی بر مذهب شیعه که مذهب اکثریت فقط برخی از ملت‌های ایران آذری، فارس و عرب است بجز از پایمال کردن حقّ سنی مذهب ها یک توهین و بی حرمتی به ملت‌های بلوچ، ترکمن و کرد است. مذهب یکی از وجه هایی است که در برخی از موارد سبب تشکیل کشورهای جداگانه میشود. با اینحال که اکثر ملت‌های یوگسلاوی که دارای نژاد و زبان مشترک بودند، تفاوت‌های مذهبی صرب‌های ارتدکس، کروات‌های کاتولیک، بوسنی های مسلمان سبب جدایی آنها از یکدیگر و فروپاشی یوگسلاوی شد. همچنین سبب اصلی تقسیم هند تنها محمد علی جناح و سیاست تفرقه اندازانه انگلستان نبود بلکه تأکید و بزرگ جلوه دادن مذهب هندو و بی توجهی به خواسته های فرهنگی مذهبی مسلمانان هند توسط گاندی و نهرو سبب خصومت مذهبی شد و زمینه های تقسیم هند را فراهم آورد.

بنابراین مذهب شیعه که در قانون اساسی بعنوان مذهب رسمی بر آن تأکید میشود در جامعه ایران همه گیر نیست، بلکه، عملاً ابزاری برای سوء استفاده شئون‌یست مذهبی فارس برای حفظ حاکمیت استبدادی شده است. تنها جدائی دین از مذهب با قانون اساسی لائیک منافع تمامی ملت‌های ایران را تأمین میکند و مانع تبعیض مذهبی و ستم ملی در جامعه ایران میشود.

سیاست مذهبی شیعه گری حکومت های ایران سبب شده که ایران در منطقه ای که اکثریت مردم کشورهای همسایه آن سنی مذهب هستند خود را منزوی احساس بکند و نتواند با دولت‌های سنی منطقه روابط حسنه داشته باشد. این زمینه مناسبی برای شئون‌یست فارس فراهم نموده است تا در ذهن مردم فارس احساس برتری نژادی و فرهنگی نسبت به اعراب، افغان، ترک و پاکستانی بوجود بیاورد.

۲:۱:۵ - نتیجه گیری

پس مشخص شد که تصویر کنونی ایران که توسط شئون‌یست فارس ایجاد شده است نه

واقعیت دارد و نه با تبعیضی که بین ملت‌های ایران از لحاظ ملی اجتماعی قائل شده می‌تواند سازگاری ملی را بوجود آورد، زیرا طبق این تعریف از هویت ملی، ایرانی کسی است که فارس و شیعه باشد، اگر شیعه نیست حتما باید فارس باشد در غیر این صورت ایرانی اصیل نیست.

برای نمونه آقای کریم نیا نگران ستم ملی بر ایرانیان غیر فارس در جامعه امروزی ایران نیست، ایشان نگران بزرگان ادب فارسی که پیش از این که به شیعه ایمان بیاورند از جهان رفته اند است و می نویسد: "ما صرفاً با سوال ساده می توانیم به سادگی تناقض این حقنه جانگاہ به این صورت نشان دهیم، اگر هویت "قوم ایرانی" تنها مذهب شیعه است، پس جای تلاش های و آثار ادبای بزرگ این قوم، چون بایزید بسطامی و عین القضات همدانی و بوعلی سینا و سهرودی و حلاج و حافظ و سعدی و فردوسی و خیام و عطار و سنائی و صدها تن دیگر از این کاروانیان ادب و معرفت در این فرهنگ مذهب شیعه کجا است" (مسعود کریم نیا، زیر بنای هویت تاریخی و ملی ایرانیان، ایران تایمز، شماره ۱۳۴۱، مرداد ۱۳۷۶). آقای کسروی جایگاه مردم بلوچ در هویت ایران را بطور مشخص تری در رابطه با قیام مردم خوزستان برهبری محمدخان بلوچ، در کتاب "تاریخ پانصد ساله خوزستان" چنین ترسیم میکند: "در چنین زمانی شورش ایرانیان بر او زشت ترین کاری بود. به ویژه که این شورش به همدستی یک بلوچ بیگانه بدسرشتی برخاسته بود. اگر چه خطای نخست از نادر بود که فریب چاپلوسی یک بلوچ ناشناس نا آزموده ای را خورده و او را بر ایرانیان فرمانروا ساخت" (احمد کسروی تاریخ پانصد ساله خوزستان، چاپ ۱۳۷۳، ص. ۱۰۹)، این تفکر کسروی. که مردم بلوچ در جامعه ایران را بیگانه می پندارد طبق قانون اساسی دوران پهلوی و جمهوری اسلامی بشکل تاکید بر زبان فارسی و مذهب شیعه قانونی شده است و در عملکرد متفاوت اقتصادی و فرهنگی به ضرر مردم بلوچ در جامعه ایران مشهود است.

پیشبرد این سیاست شئون‌یستی و راسیستی توسط نهادهای دولتی، غیر دولتی و روشنفکران فارس سبب بوجود آمدن دو نوع شهروند درجه اول و دوم در ساختار اجتماعی ایران شده است. با استفاده از زبان مادری یکی از ملت‌ها (فارسی) در نظام آموزشی و سرکوب زبانهای دیگر، رشد و پیشرفت مردم غیر فارس از همان ابتدا سد میشود. وجود قوانین مذهبی و رسمی بودن مذهب شیعه در قانون اساسی و شیعه بودن حتمی رئیس جمهور جامعه ای بوجود آورده که عملاً به زیان افراد غیر فارس است. آنها فقط و فقط میتوانند تا حد معینی در بوروکراسی و اقتصاد تحت سلطه فارس به مقامی برسند.

امکان ارتقاء شغلی آنها محدود است. مثلاً استاندار بلوچستان از مردم ساکن بلوچستان انتخاب نمیشود. و یا هیچگاه اتفاق نیفتاده که بلوچی را به استانداری استانی دیگر بگمارند. در مقابل بلوچستان لاقلاً استانداری از همه استانهای فارس شیعه نشین داشته است. حتی بلوچهای شیعه و آنهایی که به شکلی فرهنگ فارس را پذیرفته اند نیز به چنین شغل‌های بالایی گماشته نمیشوند. این نشانگر آنست که اگر بلوچ فارس منش شود، خود را در تصویر ایرانی فارس سهیم بداند و بتواند فارسی را از خود فارس‌زبانان بهتر استفاده بکند، با اینحال به عنوان شهروند دسته اول ایرانی پذیرفته نمیشود. این سیاست تبعیض آمیز سبب رشد تضادها و خصومت ملی بین ملت‌های ایران شده است و از بوجود آمدن یک هویت مشترک و همبستگی بین ملت‌های ایران جلوگیری کرده است

اگر قرار باشد هویت مشترکی بین ملت‌های ایران بشکل مدرنی در عصر جدید پدیدار شود. امکان آن تنها بر اساس عدالت ملی-اجتماعی مبتنی بر برابری سیاسی و فرهنگی همه ملت‌های ساکن ایران در دولتی سکولار با موازین قراردادهای بین‌المللی حق مردم و حقوق بشر است. این قرارداد ملی-اجتماعی با بر آوردن نیاز مردم این احساس را در آنها بوجود می‌آورد که جامعه به نیازهای ملی-اجتماعی آنها جواب مثبت میدهد. آنگاه مردم از اجزای متفاوت ملی-اجتماعی جامعه یک هویت مشترک بر اساس نیازهای عصر جامعه خویش و نه از بالا تعیین شده رشد و توسعه میدهند که ضمانتی برای همزیستی مسالمت آمیز بین ملت‌ها میشود.

۲:۲ - اوضاع منطقه و موقعیت فرهنگی ملت‌های ایران

در جهان کشوری که دارای فرهنگ یکسان باشد نادر است. این امر در مورد کشور ایران و همسایه‌های آن، در خاورمیانه، آسیای مرکزی و آسیای جنوب شرقی نیز صادق است. مسئله ملی در این کشورها همانند نقاط دیگر جهان عمده شده و در اکثر موارد اختلافات ملی به درگیریهای خشونت آمیز انجامیده است.

در عراق بعد از جنگ کویت، جنگ داخلی در دو جبهه بر علیه حکومت مرکزی سازماندهی شد. در جنوب توسط شیعه‌ها و در کردستان توسط مردم کرد برای خودمختاری بیشتر، حکومت مرکزی توانست با استفاده از نیروهای نظامی برتر خویش شورش " شیعه‌های جنوب " را سرکوب کند اما در سرکوب مبارزات ملی ملت کرد ناموفق ماند.

در افغانستان بعد از سرنگونی نجیب الله مبارزه برای دستیابی به قدرت دولتی بین نیروهای مجاهدین شکلی ملی بین مردم پشتون، تاجیک، ازبک و دیگر گروههای ملی و مذهبی به خود گرفته است. در حالیکه نیروهای طالبان که اکثریت آنها از قوم پشتون و ملت حاکم قبلی هستند بعد از تأسیس در قندهار به آسانی توانست بر مناطق پشتون نشین مسلط شود و حتی کابل را تحت سلطه خود در آورد اما پیشرفت آنها در مناطق غیر پشتون نشین سد شده است. برای اولین بار در جبهه های پنجشیر با تاجیک ها و در مزار شریف در جنگ با ازبک ها طالبان کام تلخ شکست را چشیدند. اکنون مناطق تحت کنترل آنها محدود بر مناطق پشتون نشین شده است.

دولت ترکیه هیچگونه حقوق ملی برای ملت کرد قایل نیست و حتی وجود کردها را منکر میشود و آنها را "ترک کوه نشین" قلمداد میکند و این باعث خصومت و درگیری ملی در جامعه ترکیه شده است. مبارزات ملی کردها برای دستیابی به حقوق ملی به دو شکل مبارزات پارلمانی و چریکی که منجر به جنگ داخلی در بخش های کردنشین آن شده است در جریان است.

مبارزات ملت بلوچ برای کسب خودمختاری در طی پنجاه سال عمر پاکستان به دو گونه بوده است. شکل مبارزات از زمان اشغال بلوچستان مستقل توسط پاکستان در اول آوریل ۱۹۴۸ تا پایان حکومت نظامی در سال ۱۹۷۰ چریکی بود، در انتخابات آزاد پارلمانی، در سال ۱۹۷۰ مبارزات ملی بلوچ به رهبری غوث بخش بیزنجو شکل پارلمانی بخود گرفت. در این انتخابات "حزب مردم پاکستان" به رهبری ذولفقار علی بوتو بزرگترین حزب پاکستان شد، در بلوچستان حزب "نیشنل عوامی پارتی" (نیپ) به رهبری بیزنجو بزرگترین حزب در انتخابات ایالتی بلوچستان شد. موقعیت دو حزب منجر به توافقی بین آنها بر این اساس که "نیپ" در مجلس فدرال از تشکیل دولت توسط حزب مردم حمایت کند، در عوض حکومت مرکزی خودمختاری ایالت بلوچستان را بپذیرد. با این توافق اولین حکومت خودمختار بلوچستان پس از تأسیس پاکستان تشکیل شد. بعد از ۹ ماه حکومت ایالتی بلوچستان که به نفع سیاست های شئونستی و استبدادی شاه ایران نبود با فشارهای رژیم ایران توسط بوتو منحل شد. به گفته آقای سلینگ س. هریسون "انحلال حکومت بلوچستان در سال ۱۹۷۳ توسط بوتو و استفاده از نیروهای هوایی و زمینی برای سرکوب مقاومت مردم بلوچ بیشتر به دلیل فشارهای شاه بود. بوتو در سال ۱۹۷۳ در یک مصاحبه به من گفت که شاه خیلی مسر بود و حتی تهدید مینمود. او به ما قول هر گونه کمک نظامی و اقتصادی میداد او احساس میکرد که

اجازه دادن به بلوچها برای داشتن حکومت ایالتی نه تنها در جای خودش برای پاکستان خطرناک است بلکه به بلوچهای بلوچستان غربی نیز ایده های خطرناکی میدهد (ترجمه از من است ص ۱۹۷ Slehg s. Hrrison 1981).

بوتو که خود را قهرمان دموکراسی برای پاکستان معرفی میکرد از ارتش برای سرکوب جنبش ملی بلوچستان استفاده نمود. در تبلیغات رژیم کشتار مردم بلوچ، بمباران مناطق مسکونی اقدامی ملی برای نجات پاکستان مطرح میشد و از ژنرالهای قصاب پاکستان قهرمان ملی میساخت که این راه را برای دخالت دوباره ارتش در امور سیاسی پاکستان هموار نمود. ارتش به رهبری ژنرال ضیاء الحق در ژوئیه ۱۹۷۷ کودتا نمود. از بین بردن حکومت و مجلس ایالتی بلوچستان، کشتار مردم بلوچ که کودتای دیگر بار ارتش را در پی داشت، موجب بی اعتمادی مردم و رهبران سیاسی بلوچستان به ثبات دموکراسی پاکستان شد. در بین اکثر رهبران بلوچ امید دستیابی به حق تعیین سرنوشت در چهارچوب پاکستان از بین رفت و آنها در فکر چاره های دیگر افتادند.

حکومت نظامی در سال ۱۹۸۸ پایان یافت و انتخابات آزاد حزبی دوباره انجام گرفت. از این به بعد پروسه دموکراتیک باوجود یکسری ضعف ها و دخالت رئیس جمهور در کار پارلمانی و انحلال پارلمان و برکناری دولتهای بی نظیر و نواز شریف برای مدت طولانی قطع شده است. تداوم دموکراسی در طی این ده سال رهبران ملی بلوچ را قانع کرد که احقاق حقوق ملت بلوچ در پاکستان بدون استفاده از خشونت و از طریق مشارکت پارلمانی امکانپذیر است. سردار عطاالله مینگل که در پی انحلال حکومت ایالتی بلوچستان که او نخست وزیر آن بود دستگیر و زندانی شد. بعد از آزادی توسط کودتاگران ارتش، پاکستان را به قصد لندن ترک نمود. بعد از ۲۰ سال زندگی در تبعید در سال ۱۹۹۶ به بلوچستان بازگشت. با کوشش او حزب ملی بلوچستان از ادغام ۳ حزب تأسیس گردید و در انتخابات فوریه ۱۹۹۷ بزرگترین حزب سیاسی در ایالت بلوچستان شد، حکومت ایالتی بار دیگر به دست نیروهای ملی بلوچ افتاد.

اکثر ملتهای تحت ستم ایران در آن سوی مرزهای کشور دارای تعلقات قومی و زبانی هستند. دو کشور تازه استقلال یافته آسیای مرکزی آذربایجان و ترکمنستان دارای فرهنگی یکسان با دو ملت ترکمن و آذری ایران هستند. اکثریت مردم بلوچ در ایالت بلوچستان پاکستان و شهر کراچی زندگی میکنند، بخشی از مردم بلوچ در ایالت نیمروز افغانستان زندگی میکنند. همینطور اکثر مردم کرد در مناطق کردستان عراق و ترکیه زندگی میکنند، همچنین مردم خوزستان نیز در همسایگی کشورهای عربی زندگی

میکنند، با توجه به این ملتهای ایران در خارج از مرزهای سیاسی کشورشان اشتراک فرهنگی و ملی دارند، آنها مسلماً از اتفاقات سیاسی و جغرافیایی در همسایگی خویش بخصوص در بین مردمی که با آنها فرهنگ یکسان دارند تأثیر میپذیرند.